

## مقایسه ساختارهای منطق الطیر مثنوی معنوی و بوستان

احمد سمیعی (گیلانی)

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

### چکیده:

در این مقاله نویسنده به مقایسه ساختارهای سه منظومه منطق الطیر عطار، مثنوی مولانا و بوستان سعدی پرداخته و به وجوه اشتراک و تفاوت‌های موجود میان این سه منظومه اشاره نموده است. وجوهی چون حضور دو جزء عمده در سه منظومه هم‌چون گفتارهایی در بیان نظری افکار و نیز حکایات و تمثیل‌هایی برای مصور ساختن آن افکار، وجود اندیشه‌ورزی در هر سه منظومه با ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد در هر یک.

**کلید واژه:** بوستان سعدی، منطق الطیر عطار، مثنوی مولانا.

موضوع سخن مقایسه ساختارهای سه اثر منظوم برجسته زبان فارسی؛ منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی و بوستان سعدی شیرازی و بیان وجوه اشتراک و افتراق آنهاست.

ساختار هر اثر هنری اصیلی با محتوای آن پیوندی ارگانیک دارد. در منظومه‌های این سه شاعر طراز اول در ادب فارسی نیز طبعاً این پیوند را به زنده‌ترین وجهی می‌توان یافت.

منطق‌الطیر رسام سیر و سلوک عرفانی و سیرِ کران ناپیدا و پرخطر و نفس‌گیر آن است. مثنوی معنوی بیان پراکنده تجارب عرفانی است به مقتضای احوال شاعر به زبان و بیانی در خور فهم عامه و همراه آن، اندیشه‌ورزی‌هایی در مراتب والا و دور از دسترس همگان. بوستان اثری است منتظم و متسق و مبوب که در آن، حکمت عملی - تهذیب اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مدن - استادانه و به زبان تمثیل به بیان در آمده است. در هر یک از این سه منظومه، ظرف با مظلوف مطابقت تام دارد.

منطق‌الطیر و مثنوی هر دو در بحر رمل مسدسند و بوستان در بحر متقارب به همان وزن شاهنامه فردوسی است. هم‌وزنی دو منظومه عرفانی عطار و مولانا هم‌چنین وزن مختار سعدی برای اثری که از حیث محتوای اخلاقی و خصلت مرآه‌امرایسی با آفریده حکیم طوس قرابت دارد، در خور توجه است. وزن در هر سه منظومه از اوزان رایج و پربسامد در تاریخ شعر فارسی است.

در این گفتار، ابتدا خصوصیات ساختاری هر یک از این سه منظومه سپس مشترکات و مفترقات آنها را نشان خواهم داد.

منطق‌الطیر با تحمیدیّه و نعت رسول اکرم و ذکر مناقب خلفای راشدین آغاز و با فصلی که در چاپ گوه‌رین «در صفت کتاب» و در چاپ شفیع‌ی کدکنی «فی وصف حاله» عنوان گرفته، ختم می‌شود و متن آن شامل ۴۵ مقاله است.

در تحمیدیّه عمدتاً از آفرینش - جهان جمادات و نباتات و حیوانات و سرانجام انسان - سخن رفته است و آن سرشار است از اشارات قرآنی و حدیثی به بیانی نسبتاً متکلفانه. عطار کلام خود را، در آن، چنان‌که انتظار می‌رود، با حیرت و اظهار عجز در شناخت راز هستی به پایان می‌برد با این قول که:

کارِ عالم حیرت است و حسرت است      حیرت اندر حیرت اندر حیرت است

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۰)

ذیل تممیدیّه حکایتی کوتاه آمده است با مناجات گونه‌ای در پنج بیت.<sup>۱</sup>  
در نعت رسول اکرم (ص)، عطّار آن حضرت را مقصود آفرینش معرفی کرده، همه  
شرع‌ها را در شرع او محو شمرده و از او شفاعت خواسته و فرموده است:  
زان شدم از بحر جان گوهر فشان کز تو بحر جان من دارد نشان<sup>۲</sup>

(همان: ۲۴۹)

ذیل این نعت نیز حکایتی کوتاه، قصّه مادر و نجات طفل از غرق شدن، در تمثیل  
شفاعت آمده است.

در مناقب خلفای راشدین سخن از یار غار (ابوبکر)، مظهر عدل (عمر)، بحر تقوی و  
حیا و کان وفا و ذوالنورین (عثمان) است و هم از:

خواجّه حق پیشوای راستین کوه حلم و باب علم و قطب دین  
ساقی کوثر، امام رهنمای ابن عمّ مصطفی، شیر خدای  
مرتضای مجتبی، جفت بتول خواجّه معصوم، داماد رسول

(همان: ۲۵۲)

و مقتدای به استحقاق دین و مفتی علی الاطلاق (علی علیه السلام). عطّار آن‌گاه به ذم  
تعصّب و دفاع از شیخین می‌پردازد و می‌فرماید:

در خلافت میل نیست ای بی‌خبر میل کی آید ز بوبکر و عمر  
میل اگر بودی در آن دو مقتدا هر دو کردند پسر را پیشوا

(همان: ۲۵۳)

و در دفاع از حضرت فاروق، مکالمه او را با اریس گزارش می‌کند و از زبان او  
می‌گوید:

این خلافت گر خریداری بود می‌فروشم گر به دیناری بود

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۵۵)

و در تأیید قول خود، رفتار حضرت امیر و شفقت او را بر دشمن و راز گفتن او با چاه شاهد می‌آورد و چنین نتیجه می‌گیرد:

بر عدو چون شفقش چندین بود با چو صدیقش هرگز کین بود

(همان: ۲۵۵)

یا:

آن‌که در جانش چنین شوری بود در دلش کی کینه موری بود  
در تعصب می‌زند جان تو جوش مرتضی را جان چنین نبود، خموش!

(همان: ۲۵۶)

یا از ایثار ابوبکر و علی به وقت هجرت رسول یاد می‌کند:

تو تعصب کن که ایشان مردوار هر دو جان کردند بر جانان نثار  
گر تو هستی مرد این یا مرد آن کو تو را یاد درد این یا درد آن؟

(همان: ۲۵۷)

و سرانجام توصیه می‌کند:

تو کفی خاکی در این ره خاک شو از تبراً و تولاً پاک شو

(همان: ۲۵۸)

اما ساختار متن:

آن با وصف هدهد، هادی و رهنما و وصف مرغانی، هر یک به صفتی متّصف و متمایز، آغاز می‌شود - صفت نیک یا زشت چون «عندلیب باغ عشق» و «تذرو در چاهِ ظلمت مانده»، «دُرّاجِ اَلْسَتِ عشق به جان شنیده» و «قُمَرِیِ اَسیرِ نفس»، «فاختة باوفا» و «شاهین سرکش» که جملگی با احوال نفسانی مطابقت دارد.

مقالات شباهت ساختاری تام دارند. مقاله‌های اول و دوم در خطاب با مرغان و سخن هدهد با آنهاست. در مقالات سوم تا سی و هفتم، از عذر یا سؤال مرغان و جواب هدهد سخن رفته است. در مقاله سی و هشتم، از طول راه و منازل آن پرسش شده که تا مقاله

چهل و چهارم یعنی هفت مقاله به شرح و توصیف هفت وادی سلوک - طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا - اختصاص دارد. مقاله آخر، چهل و پنجم، نیز در وصف رهسپار شدن مرغان است به دیدار سیمرغ و رسیدن سی‌مرغ به درگاه.

معاذیر و سؤال‌ها متنوع است. نمونه‌های معاذیر از بلبل که عشق گل او را بس و از دیگر مرغان آلودگی به گناه، یک صفت نبودن، رهزنی نفس و رهزنی ابلیس، زردوستی، دنیادوستی، صورت پرستی، ترس از مرگ است و نمونه‌های سؤال پرسش از تأثیر پاکبازی، همت، انصاف و وفا و گستاخی؛ نیز، به دنبال آن، حسب حال‌هایی خودپسندانه چون لاف عشق، میسر بودن تحصیل مقصود در حَضَر؛ هم‌چنین پرسش‌هایی از این دست که در سفر به چه دلشاد باید بود، از سیمرغ چه باید خواست، برایش چه تحفه باید برد.

در هر مقاله، حکایاتی برای بیان تمثیلی مضمون آن آمده است. شمار حکایات در هر مقاله یک تا هفت و در مقاله‌های سی و هشتم تا چهل و چهارم برای هفت وادی جمعاً ۳۸ است. بخش پایانی حاوی ۱۳ حکایت در چاپ گوهرین و ۱۲ حکایت در چاپ شفیع است. مضمون آخرین حکایت در چاپ گوهرین درخواست شبلی از جنید است که در چاپ شفیع کدکنی نیامده و در چاپ شفیع کدکنی سؤال قائم گرمابه است از بوسعید و پاسخ او. درازترین حکایت در مقاله چهل و پنجم درج شده که ۱۶۳ بیت دارد.

عطار، در هر مقاله، ابتدا موضوع آن را شرح می‌دهد، آن‌گاه در تأیید قول خود و برای تفهیم آن، حکایت و تمثیل شاهد می‌آورد.

اما بوستان ساختار ساده‌تری دارد. از تحمیدیه آغاز می‌شود که در آن، سخن از خداوند فراخ بخشایش و مهربان است و آن با گرایش غالب سعدی به تساهل سنخیت دارد. هم‌چنین از جبّاری که حکم حکم اوست و این با مشرب کلامی سعدی همخوان است، این هر دو موقف در بیته خلاصه شده است:

گر آن است منشور احسان اوست      و این است توقیع فرمان اوست

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۰۲)

در این مقام، از اسماء الله نیز یاد شده است. سرانجام، نظر معروف سعدی در باب شناخت خداوند بیان شده که می‌فرماید:

وگر سالکی محرم راز گشت      ببندند بر وی در بازگشت

(همان: ۲۰۳)

نظیر مضمون این بیت در گلستان که:

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند      کان را که خبر شد خبری باز نیامد

(همان: ۳۰)

اما در این جا شیخ راه را بسته نمی‌گذارد و می‌افزاید:

مگر بویی از عشق مستت کند      طلبکار عهد آسستت کند

دگر مرکب عقل را پویه نیست      عنانش بگیرد تحیر که ایست

(همان: ۲۰۳)

و با این بیت تحمیدیّه را به ستایش رسول اکرم می‌دوزد:

مپندار سعدی که راه صفا      توان رفت جز بر پی مصطفی

(همان: ۲۰۳)

آن‌گاه، در ستایش پیامبر، از معجزات و معراج او یاد می‌کند و بر اصحاب و پیروانش، نخستین آنان خلفای راشدین، هر کدام تنها در یک مصرع درود می‌فرستد. سپس به رسم مألوف، سبب نظم کتاب را شاعرانه گزارش می‌کند که از سفر چه ارمغان آورده است و می‌فرماید:

مرا گر تهی بود از آن قند دست      سخن‌های شیرین‌تر از قند هست

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۰۵)

پس از آن، در معرفی مندرجات متن می‌گوید: بر او ده در از تربیت ساختم و ابواب ده‌گانه - در عدل و تدبیر و رای؛ احسان؛ عشق و مستی و شور؛ تواضع؛ رضا؛ قناعت؛

عالم تربیت؛ شکر بر عافیت؛ توبه؛ مناجات و ختم کتاب - را نام می‌برد و خطاب به نکته‌گیران و متعنتان مقدر آن چه باید و شاید گفت می‌گوید.

شیخ، پیش از ورود در متن، ابوبکر بن سعد بن زنگی و فرزند جوانش، سعد بن ابی بکر بن سعد را مدح می‌گوید، اما چه مدحی که سرشار از نصایح صریح و تلویحی و حتی نوعی منت نهادن بر پدر که نامت به یمن هم‌روزگاری با سعدی جاوید مانده است:

هم از بخت فرخنده فرجام توست که تاریخ سعدی در ایام توست  
که تا بر فلک ماه و خورشید هست در این دفترت نکر جاوید هست

(همان: ۲۰۷)

و بر پسر، پندآموزانه خطاب به خود به این تعبیر که:

تو منزل‌شناسی و شه راهرو تو حق‌گوی و خسرو حقایق شنو

(همان: ۲۰۹)

و این توصیه که به وقت طاعت خداوند بگو:

نه کشور خدایم نه فرماندهم یکی از گدایان این درگهم

(همان: ۲۰۹)

اما در متن، تفاوت شمار ابیات ابواب نظرگیر است: در نه باب نخست، بیشترین در باب اول (در عدل و تدبیر و رأی) ۹۰۷ و کمترین در باب ششم (قناعت) ۱۷۱ بیت است و در باب آخر (مناجات و ختم کتاب) ۱۰۹ بیت.

ساختار ابواب به این صورت است که ابتدا اندیشه‌ها و درون‌مایه‌ها در هر باب، مستقیم یا از زبان بزرگی، مثلاً در باب اول از زبان انوشیروان و خسرو پرویز، بیان می‌شود. سپس این معانی در حکایات و تمثیل‌ها مصور می‌گردد. در مطاوی حکایات یا در پایان آنها نیز اظهار نظرهای شاعر بسته گریخته درج می‌گردد. درونمایه‌ها در برخی از ابواب متعدد است از جمله در باب هفتم (عالم تربیت) که حاوی مضامین حفظ اسرار، ستایش خاموشی، نکوهش غیبت و غم‌آزی، پرورش زنان و صلاح و فساد آنان، پروردن فرزندان، پرهیز از صحبت احداث (نوخطان)، سلامت گوشه‌نشینی و صبر بر اذیت و آزار

خلق، و نکوهش عیب‌بینی است. قوی‌ترین و پرمایه‌ترین باب‌ها باب اول (در عدل و تدبیر و رای) و باب هفتم (عالم تربیت) است. گفتار آغازین باب سوم (در عشق و شور و مستی) وصف سرمستانه و تحسین‌انگیز عاشقان حق است که ابیاتی از آن را به تیمن نقل می‌کنم:

خوشا وقت شوریدگان غمش      اگر زخم بینند و گر مرهمش  
 گدایان از پادشاهی نفور      به امیدش اندر گدایی صبور  
 ... سلاطین عزلت، گدایان حیّ      منازل شناسان گم کرده پی  
 ... چو بیت‌المقدس درون پُر قُباب      رها کرده دیوار بیرون خراب  
 ... دلارام در بر، دلارام جوی      لب از تشنگی خشک بر طَرَفِ جوی  
 ... به سودای جانان ز جان مشتغل      به ذکرِ حبیب از جهان مشتغل  
 به یاد حق از خلق بگریخته      چنان مست ساقی که می ریخته  
 ... الست از ازل هم‌چنانشان به گوش      به فریاد قالوا بلی در خروش  
 ... به یک نعره کوهی ز جا برکنند      به یک ناله شهری به هم برزنند  
 چو بادنند پنهان و چالاک پوی      چون سنگند خاموش و تسبیح‌گوی  
 ... چنان فتنه بر حسن صورت‌نگار      که با حسن صورت ندارند کار

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۷۹-۲۸۰)

باب پنجم (در رضا)، چه در گفتار آغازین، چه در حکایات، چندان به دل نمی‌نشیند و انتظار خواننده مشکل‌پسند را جوابگو نیست. باب چهارم (در تواضع)، با تمثیل:

یکی قطره باران ز ابری چکید      خجل شد چو پهنای دریا بدید

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۹۷)



براعت استهلال دارد. در باب هفتم (در عالم تربیت)، سخن تعلیمی و با صلابت و جدی اختیار شده است.

گاه حکایت فرعی در بطن حکایت اصلی درج شده است. نمونه‌اش نخستین حکایت باب اول در ۱۲۸ بیت که هفت بیت آن تعلق دارد به حکایت فرعی «به خواب دیدن شخصی ابلیس را نیکوتر از فرشته». حکایت اصلی با وصفی موجز و استادانه از جهان‌دیده‌ای در صورت درویشان آغاز شده است:

جهان گشته و دانش اندوخته سفر کرده و صحبت آموخته

... دو صد رقعہ بالای هم دوخته ز خُراق و او در میان سوخته

(همان: ۲۱۵)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بوستان از حیث ساختار به کتاب درسی می‌ماند. در قیاس با گلستان، فرق در نحوه بیان اندیشه‌هاست که در گلستان از زبان چهره‌های داستانی نه مستقیم القا می‌شود. موضوع ابواب نیز در این دو بعضاً یکی است. مثلاً «در سیرت پادشاهان» به جای «در عدل و تدبیر و رای»؛ «در عشق و جوانی» به جای «در عشق و شور و مستی»؛ «در تأثیر تربیت» به جای «عالم تربیت». هر دو بابی در «قناعت» دارند. آن معانی عرفانی نیز که در بوستان ذیل عناوین «احسان»، «تواضع»، «رضا»، «شکر بر عافیت» و «توبه و راه صواب» آمده و در گلستان در ابوابی چون «اخلاق درویشان» و «آداب صحبت» و هم در «جدال سعدی با مدعی» به تفاریق گنجانده شده است. مایه‌هایی از مبحث «در فضیلت خاموشی» نیز که در گلستان عنوان بابی مستقل است، در باب هفتم بوستان به چشم می‌خورد. از نظر تربیت و تناسب ابواب گلستان درچیده‌تر می‌نماید. وصف بی‌نظیر و استادانه این نظم و نسق و تعادل و تناسب و آراستگی را در سبک‌شناسی بهار می‌توان سراغ گرفت که در بوستان نیز تا حد بالایی مصداق دارد.

اما مثنوی مولانا در ساختار با منطق الطیر و بوستان فرق فاحش دارد. در آن، نظم و ترتیبی مشخص و محسوس پیدا نیست. به خلاف عرف، از تمجیدیّه و نعت رسول و ستایش بزرگان دین و مدح این و آن و سبب تألیف هم‌چنین از فصل‌بندی اثری نیست.

مولانا، چنان‌که نمایان است، برای آن، انگاره‌ای نبسته و طرحی نریخته است. خود مولانا در «نی‌نامه» می‌فرماید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست یاد آن یاری که او را یار نیست

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰)

با «نی‌نامه» آغاز می‌شود که لبّ و خلاصهٔ کلّ اثر است؛ چون فاتحه‌الکتاب در قرآن کریم که ام‌الکتاب است. معانی آن در حال سرمستی و شور نطفه بسته‌اند و بیان این معانی در چندین و چند مجلس طیّ چند سال، آن هم با وقفه‌ها و فترت‌ها و تعطیل‌هایی املا شده است. حتّی نمی‌توان معلوم کرد که تمام است یا ناتمام. آغازش قصّهٔ هجران و اشتیاق وصل و رجعت به اصل است و پایانش از زبان سلطان ولد:

وقت رحلت آمد و جستن ز جو کَلُّ شَيْءٍ هَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ

مثنوی، در هر باب، معمولاً با حکایتی آغاز می‌گردد و احياناً در بطن حکایت اصلی، حکایت یا حکایاتی فرعی درج می‌شود و در ذیل حکایات اندیشه‌ورزی‌های مولانا لبریز از تداعی‌های خودرو می‌آید. بدین‌سان، به عکس منطق‌الطیر و بوستان، اندیشه‌ها بر حکایات مقدم نیست. در واقع، حکایت بهانه‌ای است برای اندیشه‌ورزی نه وسیله‌ای برای مصوّر ساختن اندیشه. اندیشه‌ها به کیفیتی دیگر، به صورت Speculation بیان می‌شود و از آن به نشخوارِ فکر می‌توان تعبیر کرد که نوعی سفته‌بازی است. به این معنی که فکری واحد با مضامین و به صور متعدّد و متنوع نمایانده می‌شود، هم‌چنان که در سفته‌بازی کالای واحد، با دست به دست گشتن در داد و ستد، هر نوبت بهای تازه پیدا می‌کند. Speculum در لاتینی به معنای «آینه» است و در Speculation تصویر اندر تصویر معنایی واحد است که عرضه می‌گردد. مولانا در این نحوهٔ بیان با خاقانی مشابهت می‌یابد. قطعه‌ای از سروده‌های خاقانی در ۱۵ بیت این نشخوارِ فکر را به روشن‌ترین وجهی نشان می‌دهد که چند بیتی از آن را نقل می‌کنم:

چون زمان عهد سنایی درنوشت آسمان چون من سخن گستر بزاد

... مفلق فرد ار گذشت از کشوری مبدع فعل از دگر کشور بزاد

از سیم اقلیم چون رفت آیتی      پنجم اقلیم آیتی دیگر بزاد  
... ماه چون در جیب مغرب برد سر      آفتاب از دامن خاور بزاد  
... اول شب، بوحنیفه درگذشت      شافعی، آخر شب از مادر بزاد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۱۳۶)

همه ابیات این قطعه گویای این معنی است که: «یکی رفت و یکی دیگر برتر از او آمد».

این شعر خاقانی را با پاره‌ای از سروده‌های مولانا که ذیلاً نقل می‌شود، بسنجیم:

تلخ از شیرین لبان خوش می‌شود      خار از گلزار دلکش می‌شود  
حنظل از معشوق خرما می‌شود      خانه از هم‌خانه صحرا می‌شود  
ای بسا از نازنینان خارکش      بر امید گل‌گذار ماهوش  
... کرده آهنگر جمال خود سیاه      تا که شب آید ببوسد روی ماه  
خواجه تا شب بر دکانی چارمیخ      زان که سروی در دلش کردست بیخ  
... آن دروگر روی آورده به چوب      بر امید خدمت مه روی خوب  
بر امید زنده‌ای کن اجتهاد      کاو نگرده بعد روزی دو جماد

(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۶۲-۳۶۳)

در ابیاتی از این پاره این معنی بیان شده است که هر چیز با ضد خود هویت و موضوعیت پیدا می‌کند. فرق میان خاقانی و مولانا در این باب تنها از حیث درجه عمق افکار و عوالم حیات روحانی و به اصطلاح دنیای این دو شاعر است. جهان مولانا جهان دیگری است - جهانی که خاقانی، اگر هم در آن گام نهاده باشد، با آن آشنایی عمیق نیافته و در آن با تمام وجود تزیسته است.

با مقایسه ساختارهای منطق الطیر و بوستان و مثنوی نتایج به شرح زیر حاصل

می‌شود:

- در محتوای این هر سه منظومه دو جزء عمده وجود دارد: یکی گفتارهایی در بیان

نظری افکار؛ دیگری حکایات و تمثیل‌هایی برای مصور ساختن آن افکار.

- در منطق‌الطیر و بوستان بیان افکار عموماً مقدّم بر حکایت است و در مثنوی حکایات مقدّمند.

- ساختار حکایت در حکایت در مثنوی شایع است و در منطق‌الطیر و بوستان موضعی و نادر.

- اندیشه‌ورزی در هر سه منظومه وجود دارد؛ نهایت آن‌که در مولانا عمدتاً و عموماً به صورت نشخوار یک فکر و بیان آن به صور گوناگون است.

- اندیشه‌ورزی‌های مولانا در مثنوی حجم نسبی به مراتب بیشتری را اشغال می‌کند و جایگاه ممتاز دارد و گاه حکایت و تمثیل را در سایه می‌گیرد. اندیشه‌ورزی در منطق‌الطیر با متن عجین است و بیشتر در جواب‌های هدهد - مرشد و راهنما - و هم، به تفصیل بیشتر، در شرح وادی‌های راه ظاهر می‌گردد و حال آن‌که در مثنوی عموماً جدا از متن حکایات است و خود به صورت اثری مستقل عرض وجود می‌کند و مخاطب فرضی جداگانه‌ای دارد.

- از حیث مخاطب و پرسش و پاسخ و مناظره، در مولانا و سعدی جدل هست که نمونه بارز آن را در مثنوی طیّ بحث از مسئله جبر و اختیار می‌توان یافت، اما در منطق‌الطیر جدل نیست؛ چون میان حریفان رابطه مرید و مرادی و سالک و مرشد حاکم است.

- پرورش معانی در مولانا به شیوه غالب تحلیلی است و در عطار و سعدی به شیوه غالب ترکیبی. از این رو، مولانا غالباً به اطناب گرایش دارد و عطار به ایجاز. در این میان، سعدی به اقتضای موقع این یا آن را اختیار می‌کند.

- بحر مختار در منطق‌الطیر و مثنوی رمل مسدّس است و در بوستان متقارب.

### پی‌نوشت:

۱. در نسخه عکسی چاپ مرکز نشر دانشگاهی، پس از آن، ۳۱ بیت دیگر آمده است.
۲. هلموت ریتز (Hellmut Ritter) همین بحر جان (آلمانی: Das Meer der Seele) را عنوان اثر خود اختیار کرده، اما در ترجمه فارسی دریای جان اختیار شده است. در متون قدیم فارسی، دریا بیشتر به شط رودی که به دریا ریزد - اطلاق شده است همچون دریای نیل، آمودریا، سپردریا.

منابع:

۱ خاقانی، بدیل بن محمد (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی*، ویراسته جلال‌الدین کزازی، تهران، مرکز، ۲ ج.

۲ سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۶). *کلیات سعدی: گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید، قطعات و رسائل از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر.

۳ عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). *منطق‌الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.

۴ مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۲). *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران، هرمس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی